



فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره چهل و چهارم - تابستان ۱۳۹۹ - از صفحه ۸۹ تا ۱۱۴

<http://jpll.iabushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



بررسی شاخصه‌های حکومت دینی در قصه‌های تمثیلی مثنوی مولوی

فاضل عباس زاده^{۱*}، اصبر حبیبی^۲

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد، ایران.

چکیده

موضوع حکومت، یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های بشر در طول تاریخ بوده و هست. ضرورت حکومت از بدیهیات است که فطرت انسانی نیز آن را تأیید می‌کند. موضوع حکومت مطلوب و دینی از جمله مباحث مهم در مثنوی مولوی است که مولانا در این اثر با ارزش، از جهات مختلف دینی، علمی، سیاسی و غیره با زبان تمثیل و نماد آفرینی به مبحث حکومت و نوع مطلوب آن پرداخته است. پژوهش حاضر بصورت کتابخانه‌ای-تحلیلی به بررسی شاخصه‌های حکومت دینی در قصه‌های تمثیلی مثنوی معنوی مولوی پرداخته است. بررسی‌های به‌عمل آمده در این پژوهش نشان داد که مولانا ضمن برشمردن اهم شاخصه‌های حکومت دینی از قبیل: عدالت، معنویت و عبودیت، کمال و فضیلت و حکمت و تدبیر، فرخ باری و مردم‌داری، مبارزه با سلطه‌گری و تساهل بر رعیت، حکومت را امری ضرور دانسته، در این راستا سلطنت و حکومت دینی را که مبتنی بر معرفت الهی و خودسازی و کمال است، به عنوان حکومت مطلوب و صالح برای اداره جامعه مطرح می‌سازد و حاکم حقیقی را انسان کامل یا ولی خدا در هر دورانی می‌داند. حکومت انسان کامل یا ولی‌الله از نظر او مظهر شاهی خداوند متعال است و نمونه عینی چنین حکومتی در زمین، حکومت حضرت محمد (ص) است.

واژگان کلیدی: حکومت، دین، مثنوی معنوی، مولوی، الگوری، معنویت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۸

۱. پست الکترونیک نویسنده مسئول: fazil.abbaszade@gmail.com

۲. پست الکترونیک: sbarhabibi1212@yahoo.com

مقدمه

حکومت در اصل رهبری و فرمانروایی است که خود بیانگر رابطه‌ای دو سویه و مبتنی بر فرمان دادن و اقتدار از یک سو و فرمان بردن و اطاعت از سوی دیگر است. اما در ماهیت آن، در انواع و گونه‌هایش و در چگونگی‌اش بین اندیشمندان اختلافات جدی وجود دارد و هر اندیشمندی بر گونه یا نوع خاصی از آن تأکید می‌ورزد. به عنوان مثال، «افلاطون از حکومت فیلسوفان به عنوان بهترین حکومت نام می‌برد؛ در حالی که ارسطو، حکومت پادشاهی را بهترین می‌داند» (عالم، ۱۳۹۴: ۲۶۹). در جهان اسلام و ایران نیز اندیشمندان بزرگ، در تمام حوزه‌های معرفتی برخاسته‌اند که به مسأله سیاست و حکومت توجهی خاص مبذول داشته‌اند. «در بین حوزه‌های معرفتی مشرق‌زمین، یکی از حوزه‌های بسیار مؤثر در فرهنگ و تمدن این خطه، عرفان بوده است، با نمایندگانی بزرگ که همگی راه‌هایی انسان را در سلوک فردی دانسته‌اند» (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۷۰). لذا اگر مواردی دیده می‌شود که اهل نظر با دید منفی به قدرت سیاسی و حکومت نگریسته‌اند، این نگاه متوجه اساس قدرت سیاسی و حکومت نبوده است، بلکه متوجه صاحبان سلطه و استفاده‌های ناصحیح از قدرت سیاسی و یا ترس از افتادن به دام وسوسه‌های مادی و فاصله گرفتن از معنویت بوده است.

«در مورد مسأله حکومت، عده‌ای از عالمان اسلامی عقیده دارند که در قرآن، «حکومت دینی» به عنوان یک ضرورت اعتقادی مطرح شده است و حکومت، عقلاً و عملاً، لازم و اجتناب‌ناپذیر است. همچنین حکومت و اعمال سلطه از آن خداوند است و هیچ کس را نسزد که بر آدمیان حکم براند و فرمان دهد... مگر کسانی که خداوند این حق را به آنان داده است» (خرمشاهی، ۱۳۹۵: ۹۵۷).

هدف از پژوهش حاضر نیز بررسی شاخصه‌های حکومت دینی در مثنوی معنوی مولوی می‌باشد. بررسی آثار مولوی نیز به‌وضوح نشان می‌دهد که آن‌ها صرفاً دارای مضامین عرفانی نبوده، بلکه برنامه راه انسان و بر شدن او هستند. یعنی مجموعه‌ای غنی از اندیشه‌ها و معارف بشری و محتوی مسائل انسان و سعادت او و سیاست و حکومت نیز مسئله‌ای انسانی برای انسان و تعالی یافتن او هستند. از دیدگاه مولانا مسأله اصلی در مطلوبیت حکومت، ماهیت و محتوای آن است. «بر همین اساس او هر گونه حکومتی را که مبتنی بر ظلم و ستم و ناسپاسی باشد و در خدمت خواسته‌های نفسانی حکومت کنندگان، مردود می‌داند» (جمشیدی، همان: ۷۵). او از طریق مثل‌آوری که شیوه نقد اوست این‌گونه حکومت‌ها را حکومت گرگان و سگان یا زنگیان می‌شمارد که به اعتبار سیاهی، تمثیلی از حکومت‌های ناروا و ستمگر است:

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه نوبت قبط است و فرعون پادشاه

نوبت زنگی است، رومی شد نهران
این شب است و آفتاب اندر رهان
(مثنوی، ۱۸۷۰/۶-۱۸۷۱)

بنابراین، حکومت مطلوب مولانا به لحاظ محتوا حکومت دینی و بر اساس عدل و معنویت است. او همچنین در مثنوی در تفسیر حدیثی از پیامبر (ص) ظلم و بی عدالتی را به طریق تشبیهی تمثیلی از چاهی می‌داند که ستمگر برای خود می‌کند:

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان
هر که ظالمتر چشش باهول تر
ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی
این چنین گفتند جمله عالمان
عدل فرموده ست: بدتر را بتر
از برای خویش دامی می‌کنی
(همان، ۱۳۱۰/۹-۱۳۱۱)

او همچنین این نوع حکومت‌ها را بازتابی از آتش و دوزخ می‌داند:

آن چنان کز عکس دوزخ گشته‌ام
دوزخ درویش و مظلوم کنون
آتش و در قهر حق آغشته‌ام
وای آنک یابمش ناگه زبون
(۲۵۲۳/۴ و ۲۵۲۷)

بر همین مبنا، او «حکومت‌ها را دو گونه کلی می‌داند: ۱. حکومت یا سلطنت معنوی و باطنی (مبتنی بر عدل و معنا)؛ ۲. حکومت و سلطنت ظاهری که می‌تواند با توجه به اهدافش برای مردم خوب یا بد تلقی شود» (محمدی، ۱۳۹۵: ۸۶). در نگاه مولوی حکومت شایسته حکومت باطنی و عدل است که شایسته و از آن انسان کامل و وارسته است. او با تأکید بر ویژگی‌هایی از جمله عدالت، دانش، فضیلت و معنویت که بیانگر صلاحیت حکومت هستند، این حکومت مطلوب باطنی را حکومت معنوی و دینی معرفی کرده و پیامد آن را نیز حکم راندن بر دلها می‌داند. لذا هدف از پژوهش حاضر بررسی شاخص‌های حکومت دینی در قصه‌های تمثیلی مثنوی معنوی مولوی است به همین منظور به تحلیل تمثیل و دیدگاه‌های مولوی در مثنوی معنوی نسبت به حکومت دینی و شاخصه‌های آن می‌پردازیم.

حکومت از دیدگاه مولانا

با توجه به محتوای مثنوی، چنین برمی‌آید که مولانا حکومت و سلطه بر جامعه را در اصل از آن ولی خدا و مطابق با اندیشه‌های کلی اسلامی می‌داند. حکومتی که باید پاسخگوی هر دو بعد مادی و

معنوی انسان باشد؛ «به عبارت دیگر حکومت در اسلام چنانکه ملزم به تنظیم حقوق حیات طبیعی انسانهاست، همان طور به تنظیم و اجرای حقوق جان‌های تکامل‌جوی آدمیان نیز موظف می‌باشد» (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۳۳). یکی از بهترین نمونه‌هایی که در مثنوی برای اثبات این نکته می‌توان نشان داد، تمثیلی است که مولانا هنگام نقل ماجرای غدیر خم سروده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هرکاو را منم مولا و دوست	ابن عم من، علی مولای اوست
کیست مولا آن که آزادت کند	بند رقیب ز پایت برکند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان راز انبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(۶: ۴۲-۴۵۳۸).

با دقت در این ابیات و ابیات پس از آن، روشن می‌شود که مولانا چگونه پرده‌های مانع ولایت را بالا می‌زند و بخشی از اسرار ولایت مطلق و ولایت جزئی را با رموز و اشارات لطیف بیان می‌کند. نکته قابل توجه این است «که اولاً کلمه مولا را به همان معنی ولایت تصرفی و منصب و پیشوایی و هدایت و دستگیری خلق تفسیر می‌کند؛ نه به معنی قرب و دوستی ساده که گروهی از برادران اهل تسنن گفته‌اند. ثانیاً می‌گوید که باید جامعه بشری قدر این موهبت بزرگ الهی را بدانند و شایسته است که تشنه‌کامان از این آب رحمت بنوشند و سپاسگزاری کنند» (همایی، ۱۳۵۶: دفتر ۲: ۱-۶۲۰)

همچنین وقتی می‌خواهد از حکومت علی (ع) یاد کند با توجه به کلام آن حضرت در نهج‌البلاغه (شهیدی، ۱۳۸۰: ص ۷-۴۰۶) حاکمیت علی را این گونه به تمثیل می‌کشد:

آن که او تن را بدین سان پی کند	حرص میری و خلافت کی کند
آن به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم	تا امیران را نماید راه حکم
تا بیاراید به هر تن جامه‌ای	تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا امیری را دهد جان دگر	تا دهد نخل خلافت را ثمر

(همان، ۲: ۷-۳۹۴۵)

علاوه بر این در موارد دیگری که مولانا به تجلیل از مقام شامخ علی بن ابیطالب (ع) پرداخته، آشکار و پنهان مقام ولایت تامه مطلق را نیز متذکر شده و این دسته ابیات غیر از مجموعه ابیاتی است که مولانا انبیای الهی را نایبان حق می‌داند که نباید آنها را از خداوند جدا دانست.

باتوجه به ابیات و مطالب مذکور، مولانا نیز مانند دیگر عالمان دینی و اغلب مشایخ عرفانی، حکومت مطلق را از آن باری تعالی می‌داند که بنا به مصلحت و حکمت آن را به پیامبران که نانبان بر حق اویند، واگذار کرده است:

چون خدا اندر نیاید در عیان
نایب حقند این پیغمبران
نی غلط گفتم که نایب بی منوب
گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
(همان، ۱: ۴-۶۷۳)

افزون بر این، تمثیلات و تعبیر مولانا در بیان رسالت انبیا، حکایت از شأن حکومتی ایشان نیز دارد؛ از جمله این تعبیر است که پیامبران آمده‌اند تا با ارائه طریق، مردم را به وصال حق برسانند (مولوی، ۱۳۶۶، ۱: ۱۸۱۳-۲۸۱۲؛ ۲: ۱۷۵۲ - ۱۷۵۱) و مردم را از تنگناهای دینوی برهانند و به سعادت ابدی برسانند (همان، ۳: ۱۴۱-۱۴۰؛ ۴: ۵۰۴؛ ۶) و راه نجات را به مردم بنمایانند (همان، ۱: ۱۰۰۴-۱۰۰۲) و مردم را نسبت به امور بیدار کنند (همان، ۳: ۲۹۷۵-۲۹۵۵) و به آزادی هدایت کنند (همان، ۶: ۴۵۴۱) و فاروق صالح و طالح باشند (همان، ۲: ۲۸۷-۲۸۴). به تعبیر مولانا شغل انبیا با چوپانی رابطه‌ای دارد که گویا تمرینی برای حکومت است (همان، ۶: ۳۲۹۵-۳۲۸۸) و از این رو همه مهربانند (همان، ۶: ۳۲۸۷-۳۲۸۰) و دستمزدی از مردم نمی‌خواهند (همان، ۲: ۵۷۷-۵۷۴؛ ۳: ۲۷۰۸؛ ۳: ۲۹۳۱) و برای تربیت اخلاقی مردم رنج‌ها برده‌اند (همان، ۴: ۲۰۰۹-۲۰۰۵). از نظر او پیامبران چراغند (همان، ۳: ۲۸۳۷؛ ۴: ۲۸-۲۷) و خورشیدند (همان، ۳: ۲۸۳۶؛ ۲: ۲۸۷) و ماه تابانند (همان، ۲: ۴۱۶؛ ۵: ۱۱۳۶) و روزند (همان، ۲: ۲۹۰) و آیند (همان، ۵: ۲۰۰۹-۲۰۰) و ماهی‌اند (همان، ۲: ۹۳۳؛ ۱: ۱۵۳۸) و...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بحث و بررسی

تمثیل، شکلی از بیان است که در حوزه‌های مختلف ادبی، هنری، منطقی، خطابه و حتی در بیان روزمره کاربرد دارد. بنابراین پیش از آنکه یک اصطلاح ادبی باشد، شکلی از استدلال است که زبان برای اقناع، توضیح، قاب‌بندی، تجسم و عینیت‌بخشی و حتی پنهان‌کاری از آن استفاده می‌کند. «تشبیه تمثیل، در واقع تشبیهی مرکب است که شاعر جهت تقریب ذهن مخاطب، یک امر معقول را به یک امر محسوس تشبیه می‌کند که مشبه به بیشتر حالت ضرب‌المثل دارد. صورت این تشبیه مرکب به مرکب است و وجه شبه، حالتی انتزاعی از امور متعددی است که میان مشبه و مشبه به مشترکند.» (اقبال، ۱۳۸۷: ۳۱ و ۳۲)

«تشبیه تمثیل آن است که وجه شبه در آن از امور متعدد انتزاع شده باشد و صحنه یا تابلویی را از رویدادی یا منظره‌ای نشان دهد.» (تجلیل، ۱۳۹۰: ۵۱)

تمثیل در داستان‌های مثنوی معنوی، از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. در حقیقت زبان و بیان مولانا، بیشتر به شیوه تمثیل رمزی یعنی ارائه یک شخصیت، اندیشه، حادثه و اتفاق، فرهنگ و حکایتی، در دنیای ملموس از یک سو و بیان موضوعی فراسوی ظاهر آن است. مولانا در زمینه انسان-شناسی و روانشناسی انسان، تبحر خاصی دارد. وی از موافقت طبع آدمی با تمثیل و تأثیر آن در تفهیم و انتقال مفاهیم به شیوه مؤثر به مخاطب آگاه است و از آن به شیوه‌ای بس هوشمندانه جهت جلوگیری از خشکی سخن، در جای جای مثنوی بهره برده و با توسل به تمثیلات دلنشین در انتقال پیام‌های معنوی، اخلاقی و اجتماعی بسیار موفق عمل کرده است.

مولانا از همان آغاز مثنوی دست به کار شده و سبک خاص و منحصر به فردش را با ارائه تمثیل نی-نامه به مخاطب می‌نمایاند. وی مثنوی را با تمثیل عشق و اشتیاق «نی» شروع کرده و به «نقد حال» ما و خودش در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک پرداخته، راه‌هایی انسان را از گرفتاریهای گوناگون تنها در گرو راهنماییها و ارشادات رهبران الهی دانسته و این موضوع را در تمامی دفاتر مثنوی پی گرفته و حکومت و رهبری را از مهمترین مسائل اجتماعی و انسان‌شناسی شمرده است. بدیهی است به سبب کیفیت تنظیم مثنوی، که ظاهراً هیچ آداب و ترتیب مشخصی ندارد، دستیابی به بحث‌های منظم و نظام‌مند در خصوص حکومت در مثنوی، ممکن نیست؛ اما با تأمل در مثنوی، می‌توان به دیدگاه مولانا و تمثیلات تعلیمی او درباره حکومت دست یافت.

شاخصه‌های حکومت دینی در قصه‌های مثنوی معنوی مولوی

۱. کمال و فضیلت

مهم‌ترین رکن اندیشه مولانا، انسان است. مولانا می‌خواهد انسان را از تنگناهای مضیق و خوفناک گذر دهد تا او را تهذیب نماید و به افق‌های حیرت‌انگیز انسانیت برساند. بنابراین انسان مرکز جهان بینی مولاناست. «انسان از دیدگاه مولوی موجودی است دارای کمالات بی‌نهایت که باید از تمام وابستگی‌ها و تعلقات خویش رها شود تا بتواند مراتب وجودی خویش را اعتلا بخشد» (محمدی و طباطبائی، ۱۳۹۸).

از همین روی، اهل سلوک و عرفان بر حکومت و سلطنتی تأکید داشتند که در خور و شایسته

«انسان کامل» است، به بیان مولانا در تمثیل زیر توجه کنید:

زانکه لطف شاه خوب باخبر
خوی شاهان در رعیت جا کند
کرده بود اندر همه ارکان اثر
چرخ اخضر خاک را خضرا کند
(مثنوی، ۱/ ۲۸۱۹-۲۸۲۰)

مولوی با تمثیلی جذاب، نشان می‌دهد که خوی شاهان در وجود رعیت، تأثیر می‌گذارد، لطف و مهربانی دستگاه حکومتی آگاه و خوب، در تمام ارکان مملکت اثرگذار است. چنانکه سپهر سبزه‌فام، خاک زمین را سبز می‌کند؛ هرچند که میان این دو مسافتی بس بعید است بررسی عمیق‌تر در آثار مولوی نشان می‌دهد که او به انسان و سرنوشت جمعی مردم و تدبیر امور عمومی آنها توجهی خاص دارد و این موضوع با بررسی آثار او به خوبی روشن می‌شود.

در یک عبارت کوتاه می‌توان حکومت دینی مورد نظر مولوی را حکومت انسان کامل صاحب فضیلت اخلاقی و انسانی دانست. او چون حکیمانی مانند ابونصر و حکیم سهروردی بر حکومت انسان صاحب کمال و صاحب فضیلت تکیه می‌کند. برای نمونه در داستان شاه و کنیزک در وصف شاه و کمال وی گوید:

شاه بود و شاه بس آگاه بود
نیم جان بستاند و صد جان دهد
خاصه بود و خاصه الله بود
آنچه در و همت نیاید آن دهد
(مثنوی، ۱/ ۲۴۱ و ۲۴۵)

تمثیل روح و بدن (جسم) نیز تا حدودی بیانگر تأثیر عظیم حکومت بر مردم است. چه بدن و جسم به مراتب بیش از آنکه روح را تحت تأثیر قرار دهد، خود از آن اثر می‌پذیرد. البته مولوی به بعد دیگر مسأله یعنی انتساب حکومت به مردم یک جامعه و تأثیر آن از مردم نیز توجه دارد. برای مثال مطرح می‌سازد که دون‌صفتان از حکومت‌های بد و رهبران مستبد و ستمگر (سگان و گر به‌ها و...) پیروی می‌کنند و به آنها دلخوش هستند، مانند تمثیل زیر:

آن سگان را این خسان، خاضع شوند
شیر را عارست کو را بگروند
(مثنوی، ۳/ ۳۰۰۲)

در تمثیل زیر نیز، زنی رعیت‌زاده می‌گوید: صداقت در این راه، این است که از هستی خود و آنچه با کوشش و تلاش به دست آورده‌ای، دست برداری و همه را در راه مقصود فدا کنی و از علائق و

وابستگی‌ها برهی. ما در این سبب آب باران داریم و همه چیز ما همین است، این سبب را بردار و آن را به شاه پیشکش کن و به خلیفه بگو جز این سببی آب، دارایی دیگری نداریم. هیچ چیز بهتر از این آب نیست، زیرا خزاین شاه پر از اشیای گران‌بهاست، ولی نظیر این آب در آنجا پیدا نمی‌شود. در حقیقت، مولانا سطح آگاهی و شناخت زن از دستگاه عریض و طویل حکومتی شاه را تمثیلی از سطح بینش و آگاهی‌های ما در مسائل معرفتی می‌داند، که با معارف اندک و ناچیز می‌خواهیم به شناخت خدا و مقام قرب الهی برسیم:

گفت زن صدق آن بود کز بود خویش	پاک برخیزی تو از مجهود خویش
آب باران است ما را در سبب	ملکت و سرمایه و اسباب تو
این سببی آب را بردار و رو	هدیه ساز و پیش شاهنشاه شو
گو که ما را غیر این اسباب نیست	در مفاز هیچ به زین آب نیست
گر خزینش پر متاع فاخرست	این چنین آبش نباشد نادرست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

۲. معنویت و هدایت به امور غیبی

معنویت‌گرایی، اساسی‌ترین بنیان نگرشی مولاناست. مولوی معتقد است که علم و عمل حقیقی، از مقوله کشف و شهود و سلطه بر وجود خود است. تمثیل پادشاه بخارا و فقیه یا داستان کشتیان و نحوی نمونه‌ای از این نگرش را بیان می‌کند. در انتهای اولی چنین می‌سراید:

گفت با صدر جهان چون بستدم؟	ای بیسته بر من ابواب کرم
گفت: لیکن تا نمردی ای عنود	از جناب من نبردی هیچ جود

(مثنوی، ۳۷۹۳/۶-۳۷۹۴)

معنویت‌گرایی مولوی، در عرصه سیاست و حکومت او را به این دیدگاه رهنمون ساخته است که سیاست و حکومت نیز آنگاه حقیقت دارد که با معنویت عجین شود و در خدمت بندگان حق برای رساندن آنها به سعادت باشد. رهبری مورد نظر او پادشاهی معنوی و سلطنت باطنی است. در نتیجه گاه پادشاهان را مظهر پادشاهی خدا دانسته است:

پادشاهان مظهر شاهی حق	فاضلان مرآت آگاهی حق
-----------------------	----------------------

(مثنوی، ۳۱۷۴/۶)

و از همین رو، مولوی رسول الله (ص) را بارها «شاه» یا «شاهنشاه» خوانده است. برای مثال:
راست فرموده است با ما مصطفی
قطب و شاهنشاه و دریای صفا
(مثنوی، ۵۶۷/۳)

او در آغاز دفتر اول مثنوی معنوی نیز در نخستین داستان به لقب حضرت علی (ع) یعنی «مرتضی» اشاره می‌کند و او را «مولای قوم» می‌نامد.

مرحبا یا مجتبی یا مرتضی
انت مولی القوم من لایشتهی
ان تغب جاء القضا ضاق الفضا
قد ردی کلاً لئن لم ینته
(مثنوی، ۹۹ / ۱ - ۱۰۰)

بنابراین، مولوی در عین قائل بودن به ولایت و حکومت، آن را پیش از هر چیز مقوله‌ای معنوی و باطنی می‌داند. او باور دارد که انسان دارای مقام خلیفه‌اللهی است و حاصل این باور پذیرش ولایت است که جنبه عام دارد. ولی برای انسان کامل که ولی‌الله حقیقی است این ولایت خاص است؛ چه تنها اوست که با قدرت تدبیر الهی خویش، بیش از هر کس دیگر توانایی اداره و سیاست جهان هستی را دارد. مولانا در اینجا در واقع به معنایی دنباله‌رو بزرگانی چون بو نصر فارابی و حکیم سهروردی است. او همچنین تمثیل‌های دیگر چون خرقة، صیادی، اسارت، زنجیر، بندگی جهان، آذر، نردبان خلق، مردار، بردگی، عقیم، صاعقه، برق، خواب و... را برای قدرت‌های این جهانی و مادی و برخی از ویژگی‌های آن به‌کار می‌برد. برای نمونه:

آن شنیدستی که الملک عقیم
قطع خویشی کرد ملک جو زبیم
(مثنوی، ۵۲۱/۵)

مولوی در داستان تمثیلی شاه و کنیزک نیز، شاه را این گونه وصف می‌کند:

گر نبودى کارش الهام اله
پاک بود از شهوت و حرص و هوا
او سگی بودی دراننده نه شاه
نیک کرد او لیک نیک بد نما
(مثنوی، ۲۳۴-۲۳۵ / ۱)

مولوی در این قصه تمثیلی راه مستقیم رهایی از بند دنیا و رجعت به عالم قدس را، در تزکیه نفس

و جذب عنایت غیبی نشان می دهد که جز به اشارت واصلی فانی میسر نمی گردد. مولانا در حکایتی، به سادگی مفهوم ولایت باطنی پیامبر (ص) را برای مخاطبان طرح می کند، وی می گوید: «روزی امیرانی از عرب با خشم نزد پیامبر (ص) می روند و به او می گویند که اگر تو خود را از جانب خدا امیر می دانی، ما نیز امیریم. پس بهتر است کاری با امارت ما نداشته باشی. پیامبر (ص) می فرماید: امارت و حکومت من مانند شما اعتباری و مجازی نیست. آنان قانع نمی شوند و به مشاجره خویش ادامه می دهند، تا آن که ابری سنگین و سیاه در آسمان پدید می آید و سیلی خروشان راه می افتد. پیامبر (ص) می فرماید: اکنون هنگامه تمیز حق از باطل است. اگر راست می گویند جلوی سیل را بگیرید. امیران عرب برای مهار سیل، نیزه های خود را در میان سیل می افکنند اما کاری از پیش نمی برند و عاجز می شوند. در این موقع پیامبر (ص) شاخه ای کوچک به میان سیل می افکند و سیل ناگهان تغییر مسیر می دهد و به سوی دشت ها سرازیر می گردد.

گفت میری، مرا حق داده است	سروری و امر مطلق داده است
قوم گفتندش که: ماهم زآن قضا	حاکمیم و داد امیری مان خدا
گفت: لیک مرا حق ملک داد	مرشما را عاریه، از بهر زاد
میری من تا قیامت باقی است	میری عاریتی خواهد شکست

(مثنوی، ۲۷۸۶/۴-۲۷۸۳)

سپس مولانا به نتیجه گیری از تمثیل خود می پردازد:

ملک بر بسته چنان باشد ضعیف	ملک بر رسته چنین باشد شریف
نامشان را سیل تیز مرگ برد	نام او و دولت تیزش نبرد
پنج نوبت می زندش بر دوام	همچنین هر روز تا روز قیام

(مثنوی، ۲۸۰۱/۴-۲۷۹۹)

مولانا بر ضرورت پیروی از مرشد، شیخ و یا قطب و اهمیت حکومت معنوی در مسیر انسان شدن، تاکید دارد مانند تمثیل زیر:

ساعت شمه مسکن این باز باد	تا ابد بر خلق این در باز باد
---------------------------	------------------------------

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۷۹)

دگرگونی حسام الدین یا به تعبیر مولانا رفتن او برای کشف حقایق و از خلق بریدن و به حق پیوستن وی، موجب تأخیر کار گردید، اما دیگر بار، او بدین عالم رجوع کرد و طالب ادامه سرودن مثنوی شد. مولانا از عالم انس به حق، به «ساعد شاه» تعبیر کرده است و از حسام‌الدین، به بازی که دست‌پرورده شاه است. سپس دعا می‌کند که: از این پس، بخت با او موافق باشد تا در معانی غیبی بر دیگران بسته نشود و پیوسته افاضت‌های او بماند. درگاه شاهان دائماً بر روی رعایا باز بوده است (ظاهراً).

۳. هدایت جامعه

در تاریخ ما در اغلب موارد مدیریت برعهده شاهان انتسابی بوده و آنها خود را تافته‌ای جدا بافته از مردم (رعیت) دانسته‌اند. اگر بخواهیم ارتباط مردم با شاه را در مثالی ساده بگویم پاسخ سرباز نادرشاه افشار گویاترین نمونه است، «زمانی که نادرشاه یکی از سربازانش را می‌بیند که با دلیری و چالاکی بی‌نظیری، دهها نفر را از پای درآورده، از او می‌پرسد: پیش از این، زمانی که ایران دستخوش آشوب و فتنه بود، تو کجا بودی؟! سربازش پاسخ می‌دهد شما آن موقع کجا بودی؟! وی با پاسخی هوشمندانه با وارونه کردن سؤال نادرشاه، به زبانی ساده و گیرا، مشکل اساسی کشور را بی‌سر و سامانی و بی‌رهبری می‌داند» (حسینایی و نزهت، ۱۳۹۶: ۹۲). به نظر مولانا پادشاهان، آن گاه که اسیر نفس نیستند و به مصالح مردم می‌اندیشند، خود را مسئول تأمین رفاه و غذای مردم می‌دانند. اما آنان که شخصیتی فرعون‌وار دارند، درآمدهای حاصل از خراج را در راه تجمل و شکوه شاهی خود هزینه می‌کنند و یا آن را به مثابه مرده‌ریگی برای میراث‌خواران، در خزاین بر هم می‌انبارند و برای رسیدن به سرمه بصیرت، از مال دنیوی چشم‌پوشی نمی‌کنند:

از خراج آر جمع آری زر چو ریگ
آخر این از تو بماند مرده ریگ
همره جانت نگرده ملک و زر
زر بده، سرمه ستان بهر نظر

(مثنوی، ۶۷۲/۴-۶۷۱)

بنابراین مولانا حکومت را برای اداره جامعه ضروری و در تداوم سلسله انبیا می‌داند و معتقد است که حکومت باید چونان پیامبر، مردم را هدایت و ارشاد نماید. او در حکایت «امتحان پادشاه آن دو غلام را که نو خریده بود که در دفتر دوم از بیت ۸۴۳ آغاز می‌شود، سلسله هدایت گران بشر را از آدم تا خاتم پیامبران و سپس خلفا و اولیا بر می‌شمارد و نشان می‌دهد که در نظر او «سلطان داد» (۹۲۹/۲) ابراهیم ادهم است. در این نظام حکومتی هنوز قلمرو فرمانروایی روحانی و دنیوی از هم تفکیک نشده و حاکمان آن خود را در برابر مردم مسئول می‌شناسند و باید برای زندگی مادی مردم و تأمین رفاه و

خوراک آنان بکشند، تا مقصر قلمداد نشوند و خلع نگردند. او داوود را به مثابه یکی از پیامبر - شاهان که هم امور مادی زندگی مردم را نظام می‌بخشد و هم به نیازهای معنوی آنان توجه دارد، معرفی می‌کند:

شاه و سلطان و رسول حق کنون هست داود نبی ذوفنون
(مثنوی، ۱۴۶۷/۳)

۴. جهاد با نفس و عدم خودخواهی

مولانا در مثنوی معنوی، زمامدارن خودخواه و خود سر را نکوهش کرده است و آنان را مصداق حاکمان جور و حکومت خدایی می‌داند:

از کسل و زبخل، وز ما و منی می‌کشی سر خویش را سر می‌کنی
همچو استوری که بگریزد ز بار او سر خود گیرد اندر کوهسار
(مثنوی، ۱۹۹۶-۱۹۹۵/۴)

از نظر مولانا هرچه حاکم با هواهای نفسانی‌اش بیشتر مخالفت کند، به سود حکومت است. بنابراین عالی‌ترین مراتب فضیلت برای زمامدار بخصوص زمامدار حکومت دینی، رسیدن به مرحله فنا از خودخواهی‌هاست. حاکم صالح باید آزاده باشد یعنی بار تعلقات دنیوی بر دوش وی نباشد. حاکمی که به میز و منصب اهمیت می‌دهد، صلاحیت حکومت کردن بر مردم را ندارد. در تمثیل زیر از مثنوی، شادی‌های کودکانه سلاطین را به سخره می‌گیرد و می‌گوید اگر یکی دو روز از نوشیدن باده دنیوی دست برداری، لب بر شراب جاودانه حقیقت و باده کبریای معرفت خواهی زد.

هین به ملک و نوبتی شادی مکن ای تو بسته نوبت، آزادی مکن
ترک این شرب اربگویی یک دو روز درکنی اندر شراب خلد، پوز
(مثنوی، ۱۳۷۳/۱-۱۳۷۴)

ابراهیم ادهم به عنوان پادشاه صالح که تعلق به منصب را کنار گذاشت و از اولیا گردید زیاد یاد شده است، وی خطاب به سلاطین و زمامداران تاریخ می‌گوید:

ملک برهم زن تو ادهم وار زود تا بیایی همچو او ملک خلود
(مثنوی، ۷۲۶/۴)

حاکم صالح مثنوی، اهل جهاد با نفس است و قبل از آن که جامعه را اداره کند، تلاش کرده تا خود را اداره کند.

موج لشگرهای احوالم ببین
هر یکی با دیگری در جنگ و کین
می‌نگر در خود چنین جنگ گران
پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

(مثنوی، ۵۴/۶-۵۵)

مولوی با توسل به تمثیل و تکیه بر تجربه و مشاهدات خویش، تردیدی ندارد تا زمانی که شاهان بر نفس سرکش خود غلبه نیابند و دیو آز را از میان نبرند و رفتاری انسانی با مردم نداشته باشند، تحقق حکومتی مردمی متصور نیست. به همین دلیل از ابراهیم ادهم و طرز تلقی‌اش از حکومت سخن می‌گوید و به خلافت علی (ع) می‌پردازد تا نشان دهد یکی از عنصرهای بنیادین ساختار حکومت، باورهای عمیق حاکمان است. در حکایت «خدا انداختن خصم در روی امیرالمومنین» می‌گوید وقتی علی (ع) در جنگ بر خصم، دست یافت و برای کشتن او بر سینه‌اش نشست، عدو از سر خشم بر چهره او خدا انداخت. آن‌گاه علی برخاست و از کشتن او خودداری کرد. و چون دلیل این عمل را از وی پرسیدند:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم
بنده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من باشد گوا

(مثنوی، ۱/ ۸۸-۳۷۸۷)

۵. اجرای عدالت همه جانبه

عدالت، رعایت اعتدال در امور و هر چیزی را دقیقاً در جای خود انجام دادن است. اسلام، دین عدالت و دادگری است. «عدل یکی از ارکان دین مبین اسلام و یکی از شعارهای اساسی اسلام، مساوی بودن و رعایت اعتدال در بین مردم است» (کاشفی، ۱۳۹۶: ۴۵).

گوشه عرشش به تو پیوسته است
هین مجنباں جز به دین و داد دست
تو مراقب باش بر احوال خویش
نوش بین در داد و بعد از ظلم نیش

(دفتر ششم: ۴۵۳۲-۴۵۳۱)

در نظام اجتماعی، عدل از طریق حاکم و کارگزاران ارشد حکومت در جامعه جاری و ساری می‌شود که: «الأناس علی دین ملوکهم». حضرت مولانا در این باب از تمثیل بهره جسته و تأثیر وجود

صفت عدل حاکمان بر مردم را به زیبایی به تصویر کشیده:

حق تعالی عادل ست و عادلان
خوی شاهان در رعیت جا کند
شہ چو حوضی دان حشم چون لوله‌ها
آب از لوله روان در گولها
کی کنند استمگری بر بی‌دلان
چرخ اخضر خاک را خضرا کند
(کاشفی، همان: ۹۶)

در تمثیل بالا، مولانا به این نکته اشارت دارد که فرمانروایان هر روشی که برگزینند، در خدمتگزاران پیرامون آنان و نیز به شهروندان اثر بسیار قوی دارد. اگر حاکمان به راه عدل و داد روند، اطرافیان و شهروندان نیز مجبورند خود را بر آن روش وفق دهند و بالعکس اگر حاکمان بر طریق ستم روند، دیگران نیز بر آن راه، استوار گام بردارند. بی‌عدالتی در جامعه، بازتاب عدم عدالت کارگزاران حکومت است. حضرت مولانا در این باب باز مثال‌های دیگری آورده تا مخاطب به سهولت به مقصود وی دست یابد؛ در مثالی می‌گوید اگر در حوض، آب شور و ناگوار و آلوده باشد، مسلماً هر لوله‌ای همان آب را به نقاط مختلف روان می‌کند. در مثال دوم نیز اینگونه بیان می‌دارد که هر هنری که استاد بدان معروف باشد و در آن مهارت داشته باشد، روح شاگردانش نیز با همان هنر آراسته و موصوف خواهد شد.

ور در آن حوض آب شور است و پلید
هر هنر کاستا بدان معروف شد
هر یکی لوله همان آرد پدید
جان شاگردش بدان موصوف شد
(همان: ۹۶)

البته چنین تمثیلی در فرازی از نهج البلاغه هم نمودار است که:

«الملک کالنهر العظیم تستمد منه الجدول؛ فان کان عذبا عذبت و ان کان ملحا ملحت».

(نهج البلاغه: ۱۰۵)

حکایت عبرت آموز وزیر جهود که با نفوذ در اجتماع نصرانیان، به نام دین بین آنها اختلاف ایجاد کرد (مثنوی، ۳۲۴/۱-۷۳۸) این ابیات تمثیلی نشانگر رفتار غیرانسانی افراتیون مذهبی است. ظاهربینی چنین افرادی آلت دست شدن آنها توسط سلطه‌گران می‌شود؛ به نحوی که در چارچوب پروژه حکام جور، به نام دین، با قلع و قمع یکدیگر، اصول اولیه اخلاق و معنویت را زیر پا می‌گذارند. بدین وسیله

مذهب علیه مذهب می‌شود. در بازار مکر و نیرنگ سیاسیون در قالب دین‌ورزی، به فرموده مولانا تنها آنان که دل به مهر پاکان داده‌اند، آلت دست نمی‌شوند و اخلاق حسنه و مصفای حضرت مصطفی (ص) را میزان صحت و سقم طریق خود قرار می‌دهند.

مهر پاکان در میان جان، نشان	دل مده الا به مهر دل خوشان
بود در انجیل نام مصطفی	آن سَر پیغمبران، بحر صفا
بود ذکر جلیه‌ها و شکل او	بود ذکر غزو و صوم و اکل او
نام احمد این چنین یاری کند	تا که نورش چون نگهداری کند
نام احمد چون حصاری شد حصین	تا چه باشد ذات آن روح‌الأمین

(مثنوی، ۱/ ۷۲۳ و ۷۲۶-۷۲۷ و ۷۳۷-۷۳۸)

مجدداً مولانا از تمثیل، کارترین ابزار کار شاعرانه‌اش، بهره‌جسته و حاکم ناصالح را مانند شطرنج- بازی می‌داند که شاه را در خانه پیاده و سرباز قرار می‌دهد، یعنی نابجا و در غیر موضع خویش، عمل می‌کند و در هر کاری حرکت ناصواب دارد:

جمله صحرا مار و کژدم پر شود	چون که جاهل، شاه حکم مر شود
مال و منصب ناکسی کآرد به دست	طالب رسوایی خویش او شده است
یسا کند بخل و عطاها کم دهد	یسا سخا آرد به ناموضع نهد
شاه را در خانه‌ی بیدق نهد	این چنین باشد عطا که احمق دهد

(مثنوی، ۴/ ۱۴۴۶-۱۴۴۳)

۶. مدارا، تساهل و تسامح با مردم و اخلاق مداری

در دید مولوی، حکمران باید مظهر رحمت و در برخورد با مردم دارای تساهل، مدارا، تسامح و گذشت باشد. و در این خصوص «رعایت اضعف مراتب را بکند». (تاج‌دینی، ۱۳۸۰: ۲۲) زیرا افراد همه دارای یک درک و یک توان نیستند. به علاوه آنان چونان مرغان خاکی‌اند که توانایی شنا کردن در بسیاری از دریا‌های حقایق را ندارند. اما مدارا و تساهل حاکمان می‌تواند آنها را شکوفا ساخته و در آنها توانایی و شوق و درک ایجاد کند. بنابراین حکومت‌های دینی توقع و انتظار خارج از حد از مردم نباید داشته باشند.

بلکه برعکس، حاکم خوب باید صفت «خطا پوشی» و «صبر» را در حد اعلا داشته باشد. وی درباره

عمادالملک، وزیر صالح خوارزمشاه تمثیل گیرایی آورده و حلم و خلق زبینه او را ستوده، زیرا وزیر ذکاوتمند، مایه زینت حکومت است، به قول نجم‌الدین دایه، وزیر نیکو، همانند ستون خیمه است و به قول نصراله منشی، وزیر ظالم مانند نهنگی است که اجازه نوشیدن آب گوارای عدالت را به مردمان نمی‌دهد.

مر بدان را ستر، چون حلم خدا

خلق او بر عکس خلقان و جدا

(مثنوی، ۶/۳۳۷۳)

مولانا معتقد است که حکومت صالح و دینی مانند معلم شفیق است و مردم نظیر کودکان؛ زمامداران و دستگاه‌های حکومت صالحه باید از صد کژی و ناراستی مردم، تنها یک کژی را به او گوشزد کنند تا شاگرد به راه آید و به تدریج ناسازگاری‌هایش را سامان دهد.

«چنان که معلم وقتی به خط شاگرد نگاه می‌کند، هر چند از نظر او خط کودک سراسر خطاست،

اما باید به مدارا سر کند و حتی بدو آفرین و احسنت گوید و مژده دهد اگر همین یکی دو اشکال را بر طرف کنی خطت بدون عیب و نقص می‌شود.»

گر پذیرند آن نفاقش را، رهید

شد نفاقش عین صدق مستفید

زانک آن صاحب‌دل با کر و فر

هست در بازار ما معیوب خر

(مثنوی، ۵/۹۰۰)

در داستان تهمت غلامان حسود بر ایاز، گویا گروهی از غلامان، اشتباهی بزرگ کرده و به عذرخواهی افتادند و مانند سایه در مقابل شاه به سجده در آمدند و از شدت خجالت، انگشت ندامت به دندان گرفته بودند و هر یک از آنها می‌گفت: «ای سلطان جهان، اگر خون ما بریزی، بر تو حلال است. ما کاری را مرتکب شده‌ایم که شایسته ما بود. اگر گناه ما را ببخشایی، هیچ خللی به عظمت تو وارد نشود، زیرا شب باید تاریک کند و روز همه جا را روشن.» سلطان محمود گفت: «نه من حق ندارم شما را مورد لطف و نوازش و یا قهر و گدازش قرار دهم، بلکه این کار حق ایاز است.

از خجالت جمله انگشتان گزان

هر یکی می‌گفت کای شاه جهان

گر بریزی خون حلال است حلال

ور ببخشی هست انعام و نوال

کرده‌ایم آنها که از ما می‌سزید

تا چه فرمایی توای شاه مجید

(همان: ۸۱۸-۸۱۷)

چرا که این اتهام متوجه آبرو و شخصیت ایاز شده است. من و ایاز وحدت روحی داریم، اما ظاهراً من از این سود و زیان به دورم.» گاه بندگان خوب خدا بدنام و متهم می‌شوند، اما نتیجه‌ی آن اثبات بی‌گناهی و روسفیدی آنهاست. این تهمت موجب می‌شود که آن بنده، حلم و شکیبایی خود را بیفزاید و بیشتر به حمایت تکیه کند. در جایی که خداوند به بندگان منکر و بدنامی هم چون قارون توجه دارد و به او ثروت بی‌حساب می‌دهد، پس لطف و عنایت پروردگار به بندگان بی‌گناهِش به مراتب بیشتر است:

این جنایت بر تن و عرض ویست	زخم بر رگ‌های آن نیکویی است
گرچه نفس واحدیم از روی جان	ظاهراً دورم ازین سود و زیان
تهمتی بر بنده شه را عار نیست	جز مزید حلم و استظهار نیست

(همان: ۸۱۸)

۷. برخورد و مقابله با جباران و ستمگران

در نگاه مولوی حکومت حتی در قالب ظاهری آن وسیله و ابزاری است برای از بین بردن جباران و مستبدان مسلط بر دوش مردم و ستمگران. او در اینجا حکمرانان و پادشاهان را به طریق تشبیه ترکیبی «باب صغیر» می‌داند که حضرت موسی (ع) ساخت تا جباران و گنهکاران بنی اسرائیل از آن در وارد شوند و خود را بشکنند و توبه نمایند. پس پادشاهان و حاکمان همان باب صغیری هستند که باعث شکستن جباران و ستمگران می‌شوند، به تمثیل زیر توجه کنید:

ساخت موسی قدس در باب صغیر	تا فرود آرند سر قوم زحیر
زآنکه جباران بدند و سرفراز	دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
آنچنان که حق ز گوشت و استخوان	از شهان باب صغیری ساخت هان
اهل دنیا سجده‌ی ایشان کنند	چون که سجده کبریا را دشمن‌اند

(مثنوی، ۲۹۹۹/۳-۲۹۹۶)

مولانا با توجه به ستمگری پادشاهان و قدرتمندان روزگار و جامعه خفقان‌آوری که نتیجه این ستمگری است، معتقد است که در این گونه جامعه استبدادی و بسته، عدالت معنایی دیگر می‌یابد و در آن ضمن توأم ساختن اندیشه‌های سیاسی با مطالب عرفانی، به قیام علیه خونخواران و اشاعه‌دهندگان ظلم و ستم می‌پردازد و جامعه خویش را با کلامش رسوا می‌کند. این عارف الهی با نگرش واقع‌بینانه و

روشن مند، تمامی فراز و فرودهای زندگی انسان را به عملکرد وی منتسب می کند و می گوید: چاه کنی که چاه برای دیگران حفر کند و دهها تن را در آن زنده به گور نماید، عاقبت خود نیز در اعماق همان چاه سرنگون خواهد شد. از این رو، ظالمی که چاه عمیق و هولناکی را در گرداگرد خود حفر کرده است، به مقتضای عدالت و به عنوان مکافات و جزای اعمال خود، روزی در این چاه هولناک، اسیر و گرفتار مرگ خواهد شد.

«چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان
هر که ظالمتر چاهش با هولتر
ای که تو از ظلم چاهی می کنی
گرد خود چون کرم، پيله بر متن
این چنین گفتند جمله عالمان
عدل فرمودست بدتر را بتر
از برای خویش دامی می کنی
بهر خود چه می کنی اندازه کن»

(مثنوی، ۱۳۰۹/۱-۱۳۱۲)

۸. مردمداری و فرخ باری و خدمت گزاری

باردادن به مفهوم اجازه دیدار دادن و آن اینکه هر حاکمی روزهایی را در طول هفته مشخص می نماید که در آن روز همه مردم اجازه ورود به درگاه را دارند و هیچ امری مانع از دیدارشان با حاکم نمی گردد و به آن در اصطلاح کشورداری بار عام گویند. «اندر هفته ای که نشاط انسی افتد یک روز یا دو روز بار عام باید داد تا هر که عادت رفته است در آیند و کسی را باز ندارند و ایشان را آگاه کرده باشند که روز آمدن ایشان است.» (خواججه نظام الملک، ۱۴۶: ۱۳۸۴) از ویژگی های یک پادشاه یا حکومت در امر کشورداری مردم داری است که در شکل بار عام و خاص دادن و دیدار با مردم است. غزالی عقیده دارد اگر پادشاه خواستار این است که بر رعیت ظلم نشود، باید آسان حجاب باشد یعنی دیدار وی سخت نباشد، در این صورت از همه امور باخبر باشد، زیرا پادشاهی که در هفت حجاب دربار خود باشد بی خبر از هر چیز خواهد بود، مخصوصاً ظلم، زیرا از پس هفت پرده صدای مظلوم را نمی تواند شنید. «و عرب گوید هیچ چیز نیست ضایع کننده تر ملک را و تباه کننده تر رعیت را مگر از ننگ باری و حجاب پادشاه و چیزی نیست با هیبت تر اندر دل رعیت و عمل از آسانی حجاب پادشاه و هر گاه که پادشاه آسان حجاب بود، عمل، ستم نتوانند کردن بر رعیت و نه رعیت بر یکدیگر و پادشاه به آسان حجابی از کارها آگاه بود.» (غزالی، ۱۴۶: ۱۳۸۸) در مثنوی دیدن شاه بسیار سخت توصیف شده است:

همنشینی با شهان چون کیمیاست
گفت من شه را پذیرا چون شوم
چون نظرشان کیمیایی خود کجاست
بی بهانه سوی او من چون روم

فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۹، (ش.پ: ۴۴) ۱۰۷

نسبستی باید مرا یا حیلتی
هیچ پیشه راست شد بی‌آلتی
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۲۰)

در نگاه مولوی رهبران حقیقی جامعه یعنی انسان‌های کامل و صاحب فضیلت به مثابه شبان مردم هستند. او این تمثیل را چونان بسیاری از اندیشمندان دیگر از حدیث مشهور پیامبر (ص) که می‌فرماید:

"کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" (مجلسی ۱۴۹۴۶ ق: ۳۸۱۷۲) همه شما نگهبانید و همه شما نسبت به مردم مورد بازخواست قرار می‌گیرید؛ گرفته است:

کلکم راع نبی چون راعی است
خلق مانند رمه او ساعی است
اگر زند بانگی زقهر، او بر رمه
دان زمهرست آن، که دارد بر همه
(مثنوی، ۴۱۴۶/۳-۴۱۴۸)

در نگاه عارفان شبان مظهر رحمت و شفقت است. آنان گویند: "خداوند در حدیثی قدسی، انتخاب حضرت موسی (ع) به نبوت را مهر وی بر گوسفندانش بیان کرده است. عرفا این حدیث را در کتاب‌هایشان مورد بحث‌های عارفانه قرار داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که اولیا شفقت فراوان بر خلق دارند" (تاج‌دینی، ۱۳۸۰: ۴۷).

در نگاه مولوی، شبانی، نوعی امتحان برای رهبری است تا تجربه و آبدیدگی فرد در مهرورزی و شفقت نسبت به زیر دست مشخص شود. آنگاه اگر فرد در این امتحان سربلند بیرون آمد و دچار استبداد و ستم و هواپرستی نگردد؛ در عین بر خورنداری از کمال لیاقت، رعایت و مراعات از مردم را نیز می‌یابد. در واقع چوپانی مرحله ساخته شدن انسان برای مدیریت سیاسی و دینی است، به زبان تمثیلی مولانا:

مصطفی فرمود خود، که هر نبی
کرد چوپانیش برنا یا صبی
بی شبانی کردن و آن امتحان
حق ندادش پیشوایی جهان
(مثنوی، ۳۲۸۸ / ۶-۳۲۸۹)

تمثیل معلم و کودکان با پیر و طفلان نیز از سوی مولوی برای بیان این رابطه آمده است که بیانگر دو مساله اساسی است. یکی نقش تربیتی و سازندگی پیر و مرشد و معلم و دوم این که پیر و معلم

نسبت به معلمان دلسوز و مهربان هستند. پس اگر در تمثیل شبیان و گوسفند بر رحمت و رعایت و تدبیر تأکید می‌شود در این تمثیل بر دلسوزی و نقش سازندگی و پرورشی و آموزشی حکومت تأکید می‌شود. باید دانست که لازمه آموزش و پرورش تساهل و محبت و رحمت و صبر است.

۹. عدم سلطه‌گری و استعمار

در نظام‌های حکومتی شاه محور (غیردینی)، شاه به جای همه تصمیم می‌گیرد و تمام حق را برای خود محفوظ می‌داند و چنانچه کسی بخواهد چیزی را که حقیقتاً حق اوست، مطالبه کند، یاغی و سرکش تلقی شده عقوبت می‌گردد. در بخشی از داستان و تمثیل نخجیران در گفتگوی خرگوش با شیر این فضای رعب‌آور، به تصویر کشیده شده است. در این جا خرگوش در خطاب به شیر، خود را «نا کسی» دانسته و از شاه خواسته وی را «کس» به شمار آورد و به مثابه زکات جاه خویش «گم راهی» را از سر راه خود نراند. زیرا:

بحر کاو آبی به هر جو می‌دهد	هر خسی را بر سر و رو می‌نهد
کم نخواهد گشت دریا زین کرم	از کرم دریا نگردد بیش و کم
گفت دارم من کرم بر جای او	جامه هر کس برم بالای او
گفت بشنو گر نباشم جای لطف	سر نهادم پیش اژدرهای عنف

(مثنوی، ۱/ ۶۷-۱۱۶۴)

اما طبق تمثیل مولانا، شاه خود را تافته‌ای جدا بافته می‌داند، دچار کبر و غرور گشته و از مردم چاکری می‌خواهد و تنها کسانی که ادب را رعایت کنند می‌توانند از ایشان بر خوردار گردند:

نخوتی دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان
تا ادب هاشان به جا گه ناوری	از رسالتشان چه گونه بر خوری

(مثنوی، ۳/ ۶۷-۳۶۰۶)

اگر چه مولانا سرانجام در این تمثیل به این نتیجه می‌رسد که:

لیک با بی‌رغبتی‌ها ای ضمیر	صدقه‌ی سلطان بیفشان، وامگیر
----------------------------	-----------------------------

(۳/ ۳۶۱۱)

زیرا این کبر و غرور سبب بدرگی شاهان گشته، نمی‌گذارد آنان حتی در برابر معبود خود سر خم کنند و ناگزیر از «شراب بندگی» محروم می‌مانند:

پادشاهان جهان از بدرگی	بو نبرند از شراب بندگی
ورنه ادهم‌وار سرگردان و دنگ	ملک را بر هم زدندی، بی درنگ
لیک حق بهر ثبات این جهان	مهرشان بنهاد بر چشم و دهان
تا شود شیرین برایشان تخت و تاج	که ستانیم از جهانداران خراج

(۴/ ۷۰-۶۶۷)

۱۰. جلوگیری از آشفته‌گی و هرج و مرج

جامعه‌شناسان، در هر شرایطی «تشکیل دولت و حکومت را از ضرورت‌های اجتماعی می‌دانند بدان گونه که زندگی بدون اجتماع برای انسان تقریباً ناممکن می‌نماید». (شمس الدین، ۱۳۷۵: ۳۰) بی‌تردید انسان نیازمند زندگی گروهی و حیات اجتماعی است، «چون اجتماعی بودن لازمه حیات اوست». (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۴) احکام اسلامی، اعم از قوانین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و حقوق تا روز قیامت باقی و لازم‌الاجرا می‌باشد «هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده‌دار اجرای آنها شود. زیرا اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکانپذیر نیست؛ در غیر این صورت جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد». (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۴۶۱) بنابراین، بزرگان و دانشمندان، وجود هر نوع حکومت را هر چند طاغوتی و ستمگر، برای یک زندگی اجتماعی، نیاز می‌دانند. در تمثیل زیر مولوی بحث جالبی را در توجیه ظلم و بدطینتی شاهان می‌کند. وی علیرغم اینکه شاهان را بدطینت و ظالم معرفی می‌کند، ولی علت وجود و استیلاي آنان را بر رعایا، ثبات کار جهان و جلوگیری از آشفته‌گی اوضاع و احوال می‌داند:

پادشاهان جهان از بدرگی	بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهم‌وار سرگردان و دنگ	ملک را برهم زدندی بی‌درنگ
لیک حق بهر ثبات این جهان	مهرشان بنهاد بر چشم و دهان
تا شود شیرین برایشان تخت و تاج	که ستانیم از جهانداران خراج
از خراج آر جمع آری زر چو ریگ	آخر آن از تو بماند مرده‌ریگ

همره جانت نگردد ملک و زر

زر بده سرمه سستان بهر نظر

(مولوی، همان: ۵۷۹)

۱۱. اهمیت دادن به علم و حکمت (نفی بردگی بندگان)

نخستین شرط کشورداری علم و دانایی است. حاکم در سایه دانش و حکمت، می تواند از لغزش ها و قضاوت های نادرست ایمن باشد. در تاریخ فخری در باب حکمت پادشاه آمده است: «نیز شایسته است که پادشاه شنواتر از اسب، بیناتر از عقاب، آگاه تر از سنگ خوار، پرهیزجو تر از کلاغ، دلیرتر از شیر و چالاک تر از یوز باشد.» (ابن طباطبایا، ۱۳۶۷: ۲۹) در جایی از متن مثنوی، پادشاهی دو غلام به قیمتی کم می خرد، یکی زیبا رخسار و موزون اندام، دیگری زشت و کثیف. سپس برای پی بردن به وضعیت روحی آن دو، جداگانه با هر دو هم صحبت می شود بدین ترتیب به شخصیت واقعی آن ها پی می برد.

پادشاهی دو غلام ارزان خرید

با یکی ز آن دو سخن گفت و شنید

از لب شکر چه زاید، شکر آب

یافتش زیرک دل و شیرین جواب

(همان: ۲۱۲)

گاهی برخی از رعایا چنان در محضر شاه رتبه و مقام می یافته اند که به بالاترین رتبه های حکومتی می رسیده و حتی محرم راز شاه نیز می شده اند. «در طول تاریخ ایران، از عهد باستان تا اوایل قرن چهاردهم ه. ق، بردگان (غلامان، کنیزان و خواجگان) به عنوان بخشی از جامعه ایران محسوب شده، در زمینه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی به کار گرفته می شدند. از پایان قرن اول ه. ق به بعد، با گسترش فتوحات مسلمانان در مناطقی، چون ماوراءالنهر، قفقاز و ماورای آن، تعداد زیادی از ساکنان این مناطق، به ویژه ترکان، به اسارت مسلمانان درآمد، به عنوان برده به سرزمین های اسلامی، از جمله ایران، وارد می شدند. بردگان ترک به واسطه شجاعت و تهورشان، عمدتاً در امور نظامی به کار گرفته می شدند. ورود برده از مناطق شمالی، تا اوایل قرن هفتم ه. ق (هم زمان با هجوم مغولان به ایران)، پیوسته ادامه داشت. در قرون دهم و یازدهم ه. ق. طی لشکرکشی های شاهان صفوی به قفقاز و ماورای آن، تعداد زیادی از ساکنان این مناطق به اسارت درآمد، به ایران وارد شدند. بدین ترتیب، مجدداً موج جدیدی از ورود برده به ایران (این بار از شمال غربی) آغاز شد که تا اواخر عصر صفوی همچنان ادامه یافت» (حسینی، ۱۳۷۲: ۷۵).

از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که بردگان (غلامان، کنیزان و خواجهگان) از نظر معیشتی در وضعیت نابسامانی به سر نمی‌بردند، چرا که برخورد صاحبان ایرانی‌شان، با رعایت حال آنان و ملایمت توأم بود. رفتار خانواده‌های ایرانی با غلامان و کنیزان، شبیه سایر نوکران و خدمه منزل بود و حتی در مواردی، بهتر نیز بود. البته، این‌ها بر خلاف سایرین نمی‌توانستند هر لحظه که میل کنند خانه ارباب خود را ترک کنند، چرا که زرخرد و متعلق به ارباب بودند و بخشی از دارایی وی محسوب می‌شدند و مانند سایر اموال و دارایی‌های صاحب خود، خرید و فروش می‌شدند (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲).

پادشاهی بنده‌ای را از کرم	برگزیده بود بر جمله حشم
جامگی او وظیفه چل امیر	ده یک قدرش ندیدی صد وزیر
از کمال طالع و اقبال و بخت	او ایازی بود و شه محمود وقت
روح او با روح شه در اصل خویش	پیش ازین تن بوده هم پیوند و خویش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۲۰)

الگوری و تمثیل زیر نیز به همین مسأله یعنی ارتقای مقام رعایا در محضر شاه اشاره کرده است:

کز غزای هند پیش آن همام	در غنیمت اوفتادش یک غلام
پس خلیفه‌ش کرد و بر تختش نشاند	بر سپه بگزیدش و فرزند خواند
طول و عرض و وصف قصه تو به تو	در کلام آن بزرگ دین بجو

(همان: ۹۸۳)

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، مولانا حکومت را در قالب مباحث متعدد نظم و نثر و به گونه تمثیل مورد تأمل قرار داده است. با توجه به جایگاه انسان در آفرینش، وی را برترین آفریده حق تعالی و جانشین و امانتدار او در زمین می‌داند و تحت تأثیر تعالیم قرآن و سنت که بیشترین تأثیر را بر اندیشه و بینش او داشته است قائل به اداره امور دین و دنیای مردم به بهترین روش ممکن می‌باشد. مولانا حکومت را مانند همه علما و عقلای عالم، امری ضروری می‌دانسته است. او در این راستا سلطنت و حکومت دینی را که مبتنی بر معرفت الهی و خودسازی و کمال است به عنوان حکومت مطلوب و صالح برای اداره جامعه مطرح می‌سازد و حاکم حقیقی را با آوردن اشعار تمثیلی انسان کامل یا ولی خدا در هر دورانی

می‌داند. حکومت انسان کامل یا ولی‌الله از نظر او مظهر شاهی خداوند متعال است و نمونه عینی چنین حکومتی در زمین حکومت حضرت محمد (ص) می‌باشد. پس حکومت مورد نظر او ایده‌آلی ناشدنی نیز نمی‌باشد؛ زیرا پس از پیامبران نیز اولیا توانایی تحقق چنین حکومتی را که در اصل حکومت بر دلهاست دارند. چنین حکومتی از چندین رکن اساسی تشکیل یافته که اهم آنها: با ذکر تمثیلاتی عدالت، معنویت و عبودیت، کمال و فضیلت و دانش و تدبیر، فرخ باری و مردم‌داری، مبارزه با سلطه گری و تساهل بر رعیت برخوردار است و معیار خوبی حکومتها، به اندازه نزدیکی‌اش به حکومت باطنی و معنوی است.

منابع و مأخذ

۱. ابن طباطبا، (۱۳۶۷). تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی فرهنگی
۲. اقبالی، ابراهیم، (۱۳۸۷). بیان سعدی، (تحلیل بلاغی غزلیات)، تبریز: آشینا
۳. تاجدینی، علی، (۱۳۸۰). قدرت سیاسی در اندیشه مولانا، تهران: روز نامه سلام
۴. تجلیل، جلیل، (۱۳۹۰). معانی و بیان، چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
۵. جعفری، محمدتقی، (۱۳۵۷). مولوی و جهان بینی‌ها؛ چ دوم، تهران: بعثت
۶. جمشیدی، محمدحسین، (۱۳۹۰). حکومت و مردم در اندیشه مولانا، فصلنامه سیاست. دوره دوم. شماره ۲: ص ۶۹-۸۷
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸). جامعه در قرآن، قم: اسراء
۸. خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۹۵). دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی. تهران: دوستان
۹. خمینی، روح الله، (۱۳۶۵). ولایت فقیه، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۱۰. خواجه نظام الملک (۱۳۸۴) سیاست‌نامه، به کوشش جعفر شعار، تهران: امیرکبیر
۱۱. شمس الدین، محمد مهدی، (۱۳۷۵). نظام حکومت و مدیریت در اسلام، ترجمه سیدمرتضی آیت‌اله‌زاده شیرازی، تهران: دانشگاه تهران
۱۲. شهیدی، سید جعفر، (۱۳۸۰). ترجمه نهج البلاغه؛ چ بیستم، تهران: انقلاب اسلامی.
۱۳. عالم، عبد الرحمان (۱۳۹۴)، بنیادهای علم سیاست؛ تهران: نشر نی، چ بیست و هفتم.
۱۴. غزالی، محمد (۱۳۸۸). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی
۱۵. ----- (۱۳۸۸). نصیحه الملوک، تصحیح عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس
۱۶. کاشفی، حسین، (۱۳۹۶). لب لباب مثنوی، چ هفتم، تهران: نشر اساطیر
۱۷. محمدی، احمد؛ و طباطبائی، طاهر. (۱۳۹۸). فضایل و رذایل اخلاقی از نگاه مولوی. هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی

۱۸. محمدی، کاظم (۱۳۸۶)، فهم زبان مولانا، تهران: انتشارات نجم کبری.
۱۹. مولوی، جلال الدین، (۱۳۸۴). فیه ما فیه؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: دنیای کتاب.
۲۰. ----- (۱۳۹۵). مثنوی معنوی؛ به تصحیح رینولد نیکلسون؛ تهران: نغمه.
۲۱. نهج البلاغه، (۱۳۷۹). ترجمه و شرح سید علی النقی فیض الاسلام، چ پنجم، تهران: فقیه





**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**

Islamic Azad University- Bushehr Branch

No. 44 / Summer 2020

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



Investigating the characteristics of religious government in allegorical stories of Rumi's Masnavi

Fazel Abbaszadeh*¹, Asbar Habibi²

1. Department of Persian Language and Literature, Pars Abad Moghan Branch, Islamic Azad University, Pars Abad, Iran.

2. Department of Persian Language and Literature, Pars Abad Moghan Branch, Islamic Azad University, Pars Abad, Iran.

Abstract

The issue of government has been and is one of the most fundamental human concerns in history. The necessity of government is obvious, which is also confirmed by human nature. The issue of desirable and religious government is one of the important issues in Rumi's Masnavi in which Rumi has dealt with the issue in various aspects of religious, scientific, political, etc. languages with allegorical and symbolic language. The present study, as a library-analytical study, has examined the characteristics of religious government in allegorical stories of Rumi's spiritual Masnavi. The surveys conducted in this study showed that Rumi, while enumerating the most important characteristics of religious government such as: justice, spirituality and servitude, perfection and virtue and wisdom and prudence, genero city and democracy, fight against domination and tolerance towards villeins he considered. The subjects considered the government as necessary, in this regard, the monarchy and the religious government, which is based on divine knowledge, self-construction and perfection, as a desirable and competent government to govern society, and the true ruler, according to him, is the perfect man or guardian of God. He knows in every age. In his opinion, the rule of the perfect man or the guardian of God is the royal manifestation of God Almighty, and the objective example of such a government on earth is the rule of the Prophet Muhammad (PBUH).

Keywords: government, religion, spiritual Masnavi, Rumi, algorithm, spirituality

Corresponding Author: fazil.abbaszade@gmail.com